

سیاست خارجی قدرت های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه دوم | ۹۴/۶/۳۰

قدرت های بزرگ^۱:

اصطلاح قدرت های بزرگ از قرن ۱۸ وضع شده است و بعداً به اصطلاح ابرقدرت^۲ بعد از جنگ جهانی دوم تبدیل شد. بعد از شروع جنگ سرد ابرقدرت جایگزین شد.

این اصطلاحات نسبی هستند؛ چون شاخص های سنجش قدرت های بزرگ متفاوت است. شاخص های سیاسی، اقتصادی، نظامی و ... از اشکالات دیگر این است که شاخص های معنوی مانند روحیه سربازان،... در نظر گرفته نمی شود. متفکرین البته به دنبال اصلاح این امر بوده اند. ادواردز این مسائل را نیز در نظر می گیرد. دو فاکتور اضافه می کند یکی کفایت و دیگری ثبات سازی. آمریکا اگرچه توان نظامی بالایی دارد ولی توان ثبات سازی و ایجاد نظم را در جنگ عراق و پاکستان ندارد. کفایت نیز به معنای توانمندی مدیریتی است.

متفکرین دیگر از جمله بال^۳ می گوید علاوه بر قدرت نظامی باید مسئولیت صلح و امنیت بین المللی را بر عهده بگیرد و این مسئولیت را باید کشورهای دیگر به رسمیت بشناسند (مسئله ی شناسایی). مثلاً دنیا پذیرفته که آمریکا نقش تعیین کننده ای در تحولات دنیا دارد.

این جا ممکن است مشکلی پیش بیاید که کشوری ادعای قدرتمندی نماید و سایر کشورها آن را به رسمیت نشناسند. تصور از خود نباید با تعارف یا توهم همراه باشد، بلکه باید از روی واقعیت باشد.

برخی کشورها نیز علی رغم قدرت زیاد، نمی خواهند وارد عرصه شوند؛ مانند ژاپن.

این مسائل موجب شده تمایز کشورها از لحاظ میزان قدرت دشوار شود.

قدرت نظامی و پیروز شدن در جنگ ها شاخصه ی مهمی بوده است.

قدرت های بزرگ از لحاظ نظامی

۱. Great Powers

۲. Super Power

۳. Bull

۱. قدرت های برّی؛ مانند آلمان
۲. قدرت های بحری؛ مانند انگلستان

سیر تاریخی

در عصر استعمار از قرن ۱۶ تا ۱۹ کشورهایی که از لحاظ سرزمینی کوچک بوده اند مانند اسپانیا و پرتغال، بخش عمده ای از دنیا را در اختیار و تحت تصرف داشتند.

قدرت های بزرگ از لحاظ تاریخی

۱. قدرت های بزرگ منطقه ای؛ مانند امپراتوری عثمانی و اتریش-مجارستان
۲. قدرت های بزرگ جهانی؛ مانند انگلستان

در قرن ۱۹ ظهور دو قدرت بزرگ آمریکا و ژاپن، انحصار کشورهای اروپایی را شکست.

فهرست قدرت های بزرگ در آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴):

۱. انگلیس
۲. فرانسه
۳. آلمان
۴. ایتالیا
۵. ژاپن
۶. روسیه
۷. آمریکا
۸. امپراتوری اتریش مجارستان
۹. امپراتوری عثمانی

پایان جنگ جهانی اول (۱۹۱۹)

امپراتوری عثمانی و اتریش مجارستان از نقشه حذف شدند و هفت کشور باقی مانده قدرت خود را از دست دادند. آمریکا کمترین آسیب را دیدند. ژاپن و ایتالیا به قدرت‌های منطقه‌ای تبدیل شدند.

در دهه‌ی ۱۹۳۰ دنیا سه قطبی می‌شود؛ آمریکا، شوروی و آلمان برجسته می‌شوند و بقیه‌ی کشورها قدرت‌های درجه‌ی دوم می‌شوند.

جمع بندی

دو جنگ جهانی موجب شد دو قدرت بزرگ نابود شدند و سایر کشورها به جز آمریکا و شوروی تنزل یافتند. پس از جنگ جهانی دوم و با آغاز جنگ سرد، اصطلاح ابرقدرت با حضور دو کشور آمریکا و شوروی شکل گرفت و سایر کشورها به عنوان قدرت بزرگ شناخته شدند. توزیع مجدد قدرت در اروپا شکل گرفت و اروپایی‌ها توانستند خود را بازسازی کنند. با تنزل شوروی کشور قدرتمند جدیدی به نام چین در دهه ۱۹۷۰ ظهور کرد.

بعد از جنگ سرد قطب ابرقدرتی شوروی از بین رفت و آمریکا تنها قدرت برتر به شمار رفت. برخی اندیشمندان دنیا را تک قطبی دانستند و برخی دیگر تک چند قطبی را مطرح کردند و برخی دیگر چند قطبی.

جهانی شدن موجب شد برخی کشورها به حاشیه بروند و برخی دیگر رشد کنند. آمریکا تلاش کرد قدرت هژمونی پیدا کند.



معیارها برای این تقسیم بندی:

- داشتن توانمندی قابل اعمال و اعتماد در زمینه های نظامی، سیاسی و اقتصادی. قدرت باید معتبر و باشد.
- تصور از جایگاه خود به عنوان قدرت داشته باشد؛ خودش شأن ابرقدرتی داشته باشد.
- تصور دیگران شأن ابرقدرتی کشوری را تصدیق نمایند.
- ابرقدرت توانمندی در اقدام فعالانه در امنیت زایی، امنیت زدایی، تهدید و ضمانت اجرای کارهایی که می کند، داشته باشد.
- باید ورود به اتحاد و توان عملیاتی و مداخله در همه ی نقاط دنیا را داشته باشد. بعد مسافت نباید برای ابرقدرت معضل باشد.
- به لحاظ فرهنگی باید ارزش های خود را به بقیه ی کشورها غالب نماید یا بتواند نشان دهد. قدرت نرم در کنار قدرت سخت مهم است.

با این شاخصه ها در قرن ۱۹ انگلیس فرانسه و روسیه

بعد از جنگ جهانی اول آمریکا و شوروی و

بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا و شوروی

بعد از جنگ سرد آمریکا

شاخصه های ابرقدرتی کمی تنزل یافت.

لزوماً در تمامی ابعاد قدرت بالایی ندارد.

در کوتاه مدت و میان مدت می توانند جایگاه ابرقدرتی به دست بیاورند؛ مثلاً در مورد آلمان و ژاپن این تصور وجود دارد.

قدرت های بزرگ خود را بالاتر از قدرت های منطقه ای می دانند.

توانمندی قدرتی آن ها نامتوازن است.

معمولاً در بیشتر از یک منطقه قدرت نفوذ دارند اما در سطح جهانی محدود هستند.

مصادیق در اواخر قرن ۱۹: آمریکا، آلمان و ژاپن.

بعد از جنگ جهانی اول

جنگ سرد: چین، آلمان، ژاپن، انگلستان و فرانسه.

بعد از جنگ سرد: انگلستان، فرانسه، آلمان، اتحادیه اروپا، روسیه و چین.

قدرت های منطقه ای^۴:

توانمندی تأثیر گذاری در یک منطقه را دارند و غالباً منطقه ای که حضور دارند. کشورهای بزرگ برای امنیت سازی لازم است به این قدرت های منطقه ای توجه نمایند. قدرت های منطقه ای تلاش می کنند در منطقه ی خود قدرت نفوذ و تسلط به دست آورند. مانند ایران، عربستان، مصر و عراق در خاورمیانه.

سیاست خارجی قدرت های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه سوم | ۹۴/۷/۴

تقسیم بندی اشپیگل^۵ و کانتوری^۶

الف) تقسیم بندی هفت گانه:

مستعمرات^۷؛ امروزه مستعمره قابل ذکری نیست.

دولت های ذره ای^۸؛ مثل موناکو و برخی از کشورهای لاتین.

دولت های منطقه ای^۹؛ مانند بحرین و کویت. در یک منطقه حوزه نفوذ دارند.

۴. Regional powers

۵. Spiegle

۶. Cantory

۷. Colony

۸. Micro state

۹. Regional state

دولت های کوچک^{۱۰}؛ مثل ایران و عربستان.

قدرت های متوسط^{۱۱}؛ مثل ایتالیا، برزیل، آرژانتین.

قدرت های درجه دو^{۱۲}؛ مثل آلمان و انگلستان و روسیه.

ابر قدرت^{۱۳}؛ مثل ایالات متحده.

تقسیم بندی ۵ گانه:

دولت های ذره ای؛ مانند جزایر فارو، موناکو، واتیکان، کومور.

دولت های کوچک^{۱۴}؛ مانند قطر، بحرین، کویت.

قدرت های منطقه ای؛ ایران، عربستان، کره جنوبی.

قدرت های بزرگ؛ مانند هند، روسیه.

ابر قدرت؛ مانند ایالات متحده.

«سیاست خارجی»

تعاریف:

۱- استراتژی تصمیم گیرندگان یک کشور برای نیل به اهداف خاص ملی و جنبه ی برون مرزی دارد.

۲- مجموعه اقدامات یک دولت در قبال محیط خارجی.

۳- فن و هنر شناخت امکانات و بهره برداری درست از آن ها به منظور دستیابی به اهداف یک کشور در محیط خارجی.

۱۰. Minor state

۱۱. Middle power

۱۲. Secondary power

۱۳. Super power

۱۴. Small state

عوامل مؤثر بر سیاست خارجی (مدل پنج گانه روزنا):

• محیط خارجی

خصوصیات نظام بین الملل، شکل نظام بین الملل، اقدامات بازیگران، واقعیت های ژئوپلتیک و ایدئولوژیک

• محیط داخلی

شکل گروه های اجتماعی، احزاب، ارزش های ملی، توسعه یافتگی، وسعت، قدرت، ثروت، جمعیت، ...

• منابع حکومتی

ساختار حکومت، تفکیک قوا، روابط متقابل قوا، نقش قوه قضائیه، قانون اساسی، سفارتخانه ها، وزارتخانه ها، ...

• منابع نقشی

جایگاهی که فرد اشغال می کند. تأثیرات ناشی از نقش. تأثیراتی که فرد از نقش خود دارد.

• خصوصیات و منابع فردی

سطح تحصیلات فرد، طبقه اجتماعی فرد، گذشته فرد، سلیق فرد، سلامت فرد، روحیه کاریزماتیک، ...
مثلاً کندی تحت تأثیر تحقیقات خانوادگی خودش بود.

دو اثر دارد: اثر عینی؛ محدودیت های عینی را در خط مشی ها و تصمیم گیری ها دارد.
اثر ذهنی.

چند نکته در خصوص مطالعه ی سیاست خارجی:

- سیاست خارجی در خلأ ایجاد نمی شود؛ بلکه محصول ترجیحات، انباشت تاریخی است.
- سیاست خارجی امر تجویزی و توصیه ای است. دولت ها به یک سری باید ها و نباید ها می رسند.
- سیاست خارجی یک امر بروکراتیک و میان دستگاہی است. تصمیمات کنگره اثر دارد.

- سیاست خارجی یک امر پویا است و میان سیاست خارجی و داخلی تبادل وجود دارد.
- مرز سیاست خارجی و داخلی مثل گذشته قابل تشخیص نیست؛ برای تشخیص لازم است به هر دو مسلط شد.
- سیاست خارجی تابعی است از فشارها، محدودیت ها، فرصت ها.
- در ارزیابی و بررسی میزان موفقیت سیاست خارجی کشورها: اهداف سیاست خارجی باید ارزیابی شود.
- تجزیه و تحلیل تهدیدها و فرصت های پیش آمده برای کشورها.
- شناخت امکان دستیابی به راه حل های جایگزین.
- شناخت ارکان حکومتی یک کشور.

«شناخت نهادهای رسمی مؤثر بر سیاست خارجی ایالات متحده»

الف. ریاست جمهوری و معاون

براساس قانون اساسی آمریکا، رئیس جمهور همه کاره است. وزیر ندارد؛ منشی یا دستیار است. دست رئیس جمهور در تعداد دستیاران خود باز است.

رئیس جمهور ملزم نیست جلسات خاصی تحت عنوان هیئت دولت داشته باشد.

رئیس جمهور مسئول سیاست خارجی است. رئیس جمهور چند مسئولیت دارد که در سیاست خارجی تأثیرگذار است؛ از جمله فرماندهی کل قوا که دستور لشکرکشی و آغاز جنگ با دستور رئیس جمهور است. عالی ترین مقام اجرایی کشور است. ارسال و پذیرش سفرا با رئیس جمهور است. شناسایی دولت های خارجی. انعقاد موافقت نامه های بین المللی؛ البته باید رأی دو سوم سنا را بگیرد.

رئیس جمهور معمولاً بر اساس سیاست داخلی انتخاب می شود مگر در مواردی که در حال جنگ باشند؛ اما پس از انتخاب شدن رئیس جمهور بیشتر در سیاست خارجی کار می کنند.

شخصیت رئیس جمهور مهم است. دستورات اجرایی رئیس جمهور مهم است. رؤسای جمهور آمریکا معمولاً در دوره اول به سیاست داخلی و دوره دوم به سیاست خارجی می پردازند؛ دلیلش این است که دیگر نیازی به رأی کنگره ندارند. عمدتاً کارهای رادیکال و افراطی را در دوره دوم انجام می دهند.

رؤسای جمهور آمریکا یک سری مشاورین دارند؛ اما مسائل سیاست خارجی تا حدودی شخصی است و مشاورین می توانند اثرگذاری زیادی داشته باشند. رئیس جمهور می تواند تصمیمات کنگره را وتو کند و کنگره نیز حق شکستن وتو را دارد. رئیس جمهور را می تواند استیضاح کنند اما معاونین او را خیر. در صورت فقدان رئیس جمهور، معاون جایگزین می شود. معاونین معمولاً از میان افرادی انتخاب می شوند که قابلیت جمع آوری رأی بیش تری از ایالت ها را داشته باشند و لزوماً افراد با کفایتی نیستند.

سیاست خارجی قدرت های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه چهارم | ۹۴/۷/۶

ب. شورای امنیت ملی آمریکا^{۱۵}

مسئولیت این شورا با رئیس جمهور است. در این شورا افراد نزدیک رئیس جمهور به دعوت او حضور می یابند. انتخاب اعضا، قاعده ی خاصی ندارد.

بعد از جنگ جهانی دوم تغییر کرد. در سال ۱۹۴۷ ذیل نظر رئیس جمهور نقش شورای امنیت ملی سازمان دهی شد.

اعضای ثابت:

رئیس جمهور، معاون رئیس جمهور، وزیر خارجه، وزیر دفاع، رئیس سیا، رئیس سازمان امنیت ملی و مشاورین که رئیس آن ها مشاور امنیت ملی^{۱۶} است.

اهداف:

مشورت دهی به رئیس جمهور برای اداره امور خارجی کشور

ابلاغ تصمیمات رئیس جمهور

مدیریت بحران

۱۵. National Security Council

۱۶. National Security Adviser

مدیریت جریان اطلاعات در دستگاه های کشور

کارکردها:

- مشورتی (به رئیس جمهور)
- کمک کار وزارت خارجه؛ البته موازی کاری این شورا با وزارت خارجه، محل اختلاف است. راه حل این است که معمولاً تقسیم کار می کنند.
- تصمیم گیری؛ جایگاه این شورا بالاست و تصمیمات شورا به طور معمول توسط سایر دستگاه ها لازم الاجراست.

ساختار:

در رأس آن مشاور (National Security Adviser) قرار می گیرد و یک معاون دارد.

یک منشی اجرایی برای هماهنگی امور بین دستگاه ها

میز مطالعاتی؛ گروه های مطالعاتی شامل: حوزه ی آسیا، آفریقا، اروپا و اوراسیا، آمریکای لاتین، مشاور حقوقی، حوزه ی عمومی، حوزه ی دفاعی و کنترل تسلیحات، مشاور عدم اشاعه، بخش دموکراسی، حقوق بشر و همکاری های بین المللی، اقتصاد بین المللی، اطلاعات، تهدیدات فراملی.

این گروه ها به طور روزانه به رئیس جمهور گزارش می دهند. بیش تر در مسائل خارجی نظر می دهند. این شورا به دلیل نزدیکی به رئیس جمهور حتی از وزارت خارجه نیز اهمیت بیش تری دارد.

ج. وزارت خارجه^{۱۷}

اولین وزارتخانه ای است که تشکیل شد. با سابقه ترین وزارتخانه است. وزیر امور خارجه دستیار اصلی رئیس جمهور در امور خارجی است.

نقش وزیر اولین در میان دستگاه‌های برابر^{۱۸} در سیاست خارجی است. نقش وزیر به میزانی است که رئیس‌جمهور می‌خواهد او را بازی دهد.

وزارت خارجه آمریکا متشکل از دو دسته آدم است:

۱. دیپلمات‌های حرفه‌ای که استخدام وزارت خارجه هستند و مدارج دیپلماتیک را طی کرده‌اند.
 ۲. منصوبان سیاسی که به دلیل روابط سیاسی، حزبی و ... وارد وزارت خارجه شده‌اند. این افراد کلی نگرند و نسبت به جایگاه خود به عنوان سفیر بی توجه‌اند.
- * معمولاً میان این دو دسته اختلاف است.

پست‌ها:

وزیر امور خارجه در رأس. اختیارات زیادی دارد ولی کمبود زمان به دلیل تعریف منافع در سرتاسر دنیا معضل وزیر خارجه آمریکاست. سفرای کشور که رؤسای دیپلماتیک در کشورهای دیگر هستند.

وظایف:

پیشبرد مذاکرات.

دیپلماسی عمومی که گستردگی زیادی دارد؛ هزینه‌ی زیادی دارد و به صورت بلندمدت تأثیرگذار است. گسترش فرهنگ آمریکایی.

وزارت خارجه آمریکا، ۴۰ تا ۴۵ هزار نفر نیروی کار دارد. در ۱۸۴ کشور (از ۱۹۲ کشور) سفارتخانه دارد و در ۸۴ کشور کنسولگری دارد.

د. کنگره (شامل مجلس نمایندگان و سنا)

نقش جدی در سیاست خارجی ایالات متحده ایفا می کنند.

اموری که کنگره را به سیاست خارجی مرتبط می کند:

- وضع قوانین
- گاهی قوانین، قوانین اساسی و مبنایی در زمینه سیاست خارجی هستند که اختیارات رئیس جمهور را کاهش می دهند. البته وضع قوانین در این سطح در آمریکا بسیار سخت است.
- قوانین رویه ای: رویه ای تعیین می کنند تا رئیس جمهور در آن چهارچوب حرکت کند.
- تخصیص بودجه: تصویب بودجه آمریکا با مجلس نمایندگان است.
- نظارت: نظارت کنگره از طریق جلسات استماع^{۱۹} است؛ گزارش دهی، تحقیق و تفحص. امری زمان بر است. در امور رسانه ای از این نظارت استفاده می کنند.
- لابی های غیر رسمی

سنای آمریکا با گرفتن دو سوم رأی معاهدات را تصویب می کند. از طریق تأیید صلاحیت وزیر خارجه و ...

اعلان جنگ با سنای آمریکاست.

قانونگذاری و مصوبات مالی نیز بر عهده سناست.

کمیته های مختلف امنیت داخلی و... دارد.

جمع بندی

کنگره بیشتر نقش تدافعی دارد و محدودیت برای رئیس جمهور ایجاد می کند.

سیاست خارجی قدرت های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه پنجم | ۹۴/۷/۱۱

سیاست خارجی قدرت های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه ششم | ۹۴/۷/۱۳

«نهادهای غیر حکومتی مؤثر بر سیاست خارجی آمریکا»

❖ گروه های فشار و ذی نفوذ^{۲۰}

گروه هایی هستند که از منافع صنفی و غیر صنفی حمایت می کنند؛ مانند گروه های حقوق بشری، گروه های چندملیتی، لابی ها.

با فشار آوردن بر دولت موجب می شوند برخی از تصمیمات خارجی دولت تغییر کند.

لابی ها از جمله ی گروه های فشار هستند که پول می گیرند تا برای منافع خاصی رأی جمع کنند و بر روی سیاست خارجی آمریکا تأثیر بگذارند.

لابی ها چند دسته اند:

- قومی-ملی؛ مانند لابی های سیاه پوستان.
- عرب ها
- ارمنی ها
- چینی ها
- کوبا^{۲۱}

۲۰ Interest groups/Pressure groups.

۲۱ لابی ها معمولاً در برقراری رابطه با کشورها تلاش می کنند؛ به جز لابی کوبا که مخالفان دولت کاسترو، مخالف برقراری ارتباط آمریکا با کوبا بودند.

○ اقتصادی

اندیشکده ها و اتاق فکرها که یا مستقل اند و یا وابسته به جریانات مختلف اند.

از طریق جذب نخبگان، چاپ نشریه، ... باعث می شوند به خط دهی به دولت اثر می گذارند.

چند مورد از اندیشکده های آمریکا: ... / aei / Carnegie / Rand / cfr / Brookings

* حرف اندیشکده ها، حرف دولت آمریکا نیست؛ بلکه صرفاً حرف یک مؤسسه است.

توجه: در تحلیل باید به سه سطح توجه داشت: مقامات رسمی / رسانه / اندیشکده ها. در تحلیل باید این سه سطح را از هم تفکیک کرد.

❖ رسانه ها

رسانه ها در آمریکا مورد اعتماد مردم است.

❖ لابی های بین المللی

هدف داخل آمریکاست ولی عمدتاً خارج از آمریکا فعالیت دارند. سعی می کنند نظر دولت آمریکا را نسبت به یک مسئله تغییر دهند یا موضع دولت را نسبت به آن تقویت کنند.

❖ افکار عمومی

افکار عمومی آمریکا به شدت تحت تأثیر رسانه ها هستند. نظرسنجی ها مورد توجه دولت آمریکا است. بعد از جنگ جهانی دوم هیچ جنگی نبوده مگر این که مردم موافق با آن بوده اند. نخبگان، بخشی از افکار عمومی را تشکیل می دهند که عموماً مخالف ایران هستند.

❖ ایالت ها

سیاست خارجی تحت اختیار و انحصار دولت فدرال است. ایالت های آمریکا به لحاظ قدرت و ثروت از خیلی از کشورهای دنیا بالاترند. اختیارات ایالت های محلی در آمریکا بالاست. هر یک از ایالت های آمریکا قوای مجریه، مقننه و قضائیه ی مستقل از دولت مرکزی دارند. ممکن است ایالت ها می توانند تحریم های جدیدی علیه ایران وضع کنند برای شهروندان خودشان.

در یک جمع بندی می توان اهمیت لایه های اشاره شده را بدین شرح توضیح داد:

حلقه ی اول تصمیم گیرنده در سیاست خارجی ایالات متحده، رئیس جمهور و ... هستند. حلقه ی دوم، وزارتخانه ها و دستگاه های اجرایی و حلقه ی سوم، کنگره، گروه های ذی نفوذ، لابی ها و رسانه می باشند.

«گفتمان های سیاست خارجی آمریکا»

سیاست خارجی از چند منظر قابل بررسی است:

تقسیم بندی درون گرایی یا انزواگرایانه^{۲۲} و برون گرایی یا مداخله جویی^{۲۳}.

در قرن نوزدهم انزواگرا بودند و بعد از جنگ جهانی برون گرا شده اند.

تقسیم بندی دیگر:

بین رئالیسم و ایده آلیسم در جریان بوده است.

رئالیسم: یک جانبه گرایی، بازی با حاصل جمع جبری صفر، قدرت گرایی.

ایدئالیسم: چندجانبه گرا، همکاری های بین المللی، بازی با حاصل جمع جبری غیر صفر.

تلفیق این ها چهار سیاست به وجود می آورد:

۲۲. Isolationism

۲۳. Interventionism

- ◆ رئالیسم درون‌گرا: معتقدند که باید در داخل، قدرت اقتصادی خود را تحکیم کرد. ایجاد ساختار قدرتمند در داخل. دولت ملت‌سازی در داخل. گسترش سرزمینی در داخل. سیاست خارجی گام بعدی است.
- ◆ رئالیسم برون‌گرا: کسب قدرت نظامی اقتصادی از طریق اقدام نظامی خارجی.
- ◆ ایدئالیسم درون‌گرا: الگوسازی و معرفی به عنوان یک کشور با ثبات و پیشرفته و دموکراتیک و دارای صلح در داخل و سپس رویکرد خارجی.
- ◆ ایدئالیسم برون‌گرا: گسترش عدالت، حقوق بشر، دموکراسی و ... از طریق مداخله.

دوره های سیاست خارجی آمریکا	
دوره سازندگی	۱۷۷۶ (جنگ‌های استقلال) تا ۱۸۹۸ (جنگ با اسپانیا)
دوران بلوغ سیاست خارجی آمریکا	از ۱۸۹۸ تا ۱۹۴۵
دوران رهبری	از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ (فروپاشی شوروی)
دوره بحران معنا و جهت‌گیری	۱۹۹۱ تا یازده سپتامبر ۲۰۰۱
دوره مبارزه با تروریسم	از ۲۰۰۱ تا کنون

سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه هفتم | ۹۴/۷/۱۸

قرن نوزدهم در آمریکا متأثر از دکتربین انزوآگرایی از «مونرو (مونروئه)»^{۲۴} است.

جایگاه دکتربین (آموزه) ها در ایالات متحده:

۲۴ Moneroe: خود آمریکایی‌ها مونرو می‌خوانند.

دکترین‌ها جهت‌گیری‌های سیاست خارجی را نه در یک دوره‌ی مشخص بلکه در تمامی دوران‌ها تعیین می‌نماید. دکترین‌ها از آن جایی که در سایر حوزه‌ها به غیر از سیاست خارجی هم تأثیر دارند، اهمیت زیادی دارند. دکترین، بیانگر مسائل و حل^{۲۵} آن‌هاست. سیاست‌عاملی رئیس‌جمهور معمولاً بعداً به دکترین تبدیل می‌شود. معمولاً ایده دکترین‌ها از رئیس‌جمهور نیست و روند فکری نخبگان آن‌را شکل می‌دهد. حاوی نیات و شیوه تفکر مسئولین سیاست خارجی هست. بیانگر شیوه حل بحران‌ها و راه حل‌هایی است که به فکر سیاستمداران و مجریان رسیده است. باید به این نکته توجه داشت که دکترین‌ها در خلأ به وجود نمی‌آید. دکترین‌ها معمولاً حاوی ایدئولوژی هستند؛ یعنی شیوه‌ها و ارزش‌های آمریکایی در آن دیده می‌شود. آموزه‌های سیاست خارجی علاوه بر مسائل مرتبط سیاست خارجی در داخل هم ریشه دارد و بدون درک درست مسائل داخلی نمی‌توان دکترین‌ها را شناخت.

دکترین غالب در قرن نوزدهم:

در ۱۸۲۳ توسط پنجمین رئیس‌جمهور آمریکا مطرح شد. بعد از جنگ‌های استقلال و در دوران بازسازی و دولت ملت‌سازی و توسعه‌ی سرزمینی^{۲۶} مطرح می‌شود. همچنین آمریکایی‌ها در این دوران در تلاش اند جایگاه استعماری خود را گسترش دهند. آمریکا در این دوره آن قدر قدرتمند نیست که بتواند در مقابل استعمارگری اروپاییان در قاره‌ی آمریکا مقاومت کند. در اروپا فرانسه در زمان ناپلئون و با تصرف مناطقی از اتریش مجارستان، اروپاییان درگیر منطقه‌ی خودشان می‌شوند و از نفوذ اسپانیا در آمریکا کاسته می‌شود. در این زمان انگلستان از این فضا برای نفوذ در آمریکا استفاده می‌کند. برخی از نخبگان آمریکایی از اتحاد با انگلستان مخالف بودند و برخی دیگر نیز موافق بودند.

جرج واشنگتن اولین رئیس‌جمهور آمریکا و پدر آمریکا؛ باید از اتحاد‌های دائمی با هر بخش از دنیا پرهیز کنیم. این کار باعث می‌شود آینده و منافع خودمان را به دیگران پیوند بزنیم. لذا او مخالف اتحاد دائمی بود.

توماس جفرسون سومین رئیس‌جمهور آمریکا؛ بالاترین هدف آمریکا صیانت از آزادی است و انزواجویی بهترین راه حفظ آن است. تقویت به لحاظ اقتصادی موجب پیش‌رفت آمریکاست. گسترش آمریکا از طریق تقویت آمریکا است.

۲۵ Problem Solving.

۲۶ Westward expansion؛ در این دوران آمریکایی‌ها به دنبال توسعه‌ی آمریکا به سمت غرب بودند یعنی از اقیانوس اطلس تا آرام.

همیلتون از پدران (بنیانگذار) آمریکا: توسعه قابلیت های آمریکا باید با اراده ی آمریکایی ها صورت بگیرد. اتحاد و ائتلاف بد نیست لکن باید خودمان تصمیم بگیریم و مدیریت نماییم.

مونرو با جفرسون و مدیسون مشورت کرد. آن ها رویکرد احتیاطی را پیشنهاد کردند از نزدیک شدن به آمریکا. ولی آدامز مخالف بود. میگفت چون اسپانیا ضعیف شده لازم نیست با انگلستان متحد شود و تعهد برای خود ایجاد کند. نیز میگفت انگلستان قابل اعتماد نیست. اروپا نباید اجازه داد اروپایی ها تحت هر عنوانی ورود کنند در آمریکا. چون این کار باعث می شود بقیه ی اروپایی ها هم کم کم ورود پیدا کنند. حوزه ی نفوذ آمریکایی ها هم متفاوت است و به همین دلیل دلیلی هم ندارد که اروپایی ها به این جا بیایند که این کار پای اروپایی ها را به آمریکا باز می کند و منافع آمریکا را به خطر می اندازد.

سه پیشنهاد آدامز:

اصل اول) عدم مداخله در امور داخلی و خارجی کشورها

اصل دوم) عدم استعمارگری

اصل سوم) عدم میانجی گری

مقایسه: آدامز رئالیست است و رویکرد ژئوپلتیک دارد اما مونرو آرمانگراست.

در نهایت در جلسه ی وضعیت اتحادیه^{۲۷} در سال ۱۸۲۳، مونرو طرح خود را ارائه می دهد. این طرح که بعداً به دکترین مونرو معروف می شود، بر مبنای **چهار مؤلفه** قرار دارد:

مؤلفه ی اول) آمریکای شمالی و جنوبی نمی تواند میدان استعماری کشورهای اروپایی باشد. (نفی استعمار)

مؤلفه ی دوم) روش سیاسی کشورهای اروپایی و آمریکا متفاوت است. آمریکا هر اقدام اروپا به منظور توسعه ی نظام سیاسی اروپا را در نیم کره ی غربی خطرناک است. (عدم دخالت اروپا در آمریکا)

مؤلفه ی سوم) کشورهای آمریکایی در امور داخلی هیچ یک از مستعمرات اروپایی ها مداخله نداشته و نخواهیم داشت.

مؤلفه ی چهارم) ما در هیچ یک از جنگ های اروپایی ها دخالت نخواهیم داشت.

۲۷ State of union: نوعی تریبون است که رئیس جمهور هر ساله در آن جا برای مردم سخنرانی می کند و گزارش می دهد.

چند عامل به اعمال دکترین مونرو کمک کرد:

- محصور شدن آمریکا به دو اقیانوس پهناور
- نگرش نخبگان آمریکایی در مورد دکترین مونرو باعث شد آمریکایی ها به دولت-ملت سازی و ساخت نظام داخلی معطوف نمایند.

این تصور اشتباه است که دکترین مونرو باعث شده که ارتباط آمریکا و اروپا قطع شود. همچنین دکترین مونرو اروپا را خلع ید می کرد ولی استعمارگری و مداخله ی آمریکایی ها در آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی وجود داشت. آمریکایی ها استعمار را جایی بد می دانستند که در تقابل با اروپایی ها باشد. در سال ۱۸۹۸ توانستند اسپانیا را در پورتوریکو و کوبا و جاهی دیگر شکست بدهند و آن ها را از آمریکای لاتین اخراج نمایند.

گسترش آمریکا به سمت اقیانوس آرام از طریق تصرف سرزمین ها و با جنایت های زیاد علیه بومیان و سرخ پوستان بومی، مناطق را به دست می آورند. در این راه نقض عهدها و جنایت های زیاد صورت گرفت. خرید سرزمین ها نیز روش دیگری بود که آمریکایی ها استفاده می کردند؛ مثل مکزیک.

سؤال: چرا آمریکایی ها به سمت شمال نرفتند و صرفاً به سمت غرب پیش روی کردند؟

– حضور بسیار گسترده ی انگلستانی ها در کانادا.

– ضعف آمریکایی ها هم دلیل دیگر بود.

البته آمریکایی ها در قبال کانادا کوتاه نیامدند و در ۱۷۷۵ بعد از استقلال آمریکا طمع کردند و تلاش کردند به سمت کانادا حمله کنند ولی شکست سختی خوردند. در ۱۸۱۲ نیز مجدداً علیه منافع انگلیسی ها اقدام کردند؛ در این مقطع ناپلئون در اروپا در حال کشورگشایی است و انگلستان در اروپا تمرکز دارد. این بار هم آمریکایی ها شکست خوردند. در ۱۸۴۰ در منطقه اورگن درگیری هایی رخ داد و در نهایت نسبت به حدود مرزی همدیگر احترام قائل شدند.

دکترین مونرو عاملی در جهت تقویت حس ناسیونالیستی (ملی گرایی) بود.

تفسیر روزولت: هر جا اروپایی ها بخواهند اقدام استعماری در آمریکای لاتین داشته باشد، آمریکا پیش دستی می کند و با آن مقابله می کند.

آمریکایی ها امپریالیسم خود را در نیم کره ی غربی بر پا کردند.

جمع بندی:

آمریکایی ها تلاش کردند سیاست خارجی را براساس **دکترین انزواگرایی** منطبق کنند؛ یعنی کم ترین سطح تنش با اروپایی ها.

دنبال رویکرد تجارت بودند تا این که بخواهند درگیر مسائل استراتژیک بشوند.

بستن درهای نفوذ اروپایی ها به آمریکا.

موقعیت جغرافیایی آمریکایی ها به پیشبرد دکترین کمک کرد.

آمریکایی ها به ساخت درونی نیاز داشتند و این دکترین به آن کمک کرد.

از سال ۱۸۲۳ تا ۱۸۴۱ چراغ راه امریکایی بود.

سیاست کلی آمریکا براساس دکترین مونرو، حفظ وضع موجود بود.

جنگ ۱۲۳ روز طول کشید و نتیجه جنگ این بود که با شکست اسپانیا کشورهای کوبا، پورتوریکو، گوام به تصرف آمریکا درآمد.

علت پیروزی آمریکایی ها در جنگ با اسپانیا (۱۸۹۸):

رئیس جمهور وقت (مک لینکی)، می خواست محبوبیت شخصی و حزبی ایجاد کند.

می خواست نشان بدهند به مردم کوبا که از استعمار اروپایی ها در آن جا موافق نیستند و می خواستند زهر چشمی از اسپانیا بگیرند.

حمایت از تجار آمریکایی در تجارت با آمریکای لاتین. **آمریکایی ها آگاهانه**

آغاز جنگ با غرق شدن کشتی آمریکا بود. **۵۵۰۰ کشته**

این جنگ آغاز مداخلات آمریکا بود؛ به همین دلیل اهمیت زیادی دارد.

سیاست خارجی قدرت های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه هشتم | ۹۴/۷/۲۰

در سال ۱۸۶۲، قانونی^{۲۸} در آمریکا وضع شد: هر یک از مهاجرین که به سمت غرب حرکت کند و زمینی را تصرف نماید و آن را آباد کند و پنج سال در آن جا حضور می داشت، زمین به او تعلق می گرفت. کشف طلا هم به گسترش آمریکا کمک کرد.

در طی سال های گسترش سرزمینی به غرب، جمعیت آمریکا از ۵ میلیون نفر به ۷۶ میلیون نفر رسید. آمریکایی ها برای کنترل مناطق غرب و ارتباطات با مناطق غربی دو کار مهم انجام دادند: توسعه ی خطوط تلگراف و توسعه ی خطوط راه آهن.

«آشنایی با برخی رؤسای جمهور آمریکا»

بیست و ششمین رئیس جمهور آمریکا: تئودور روزولت^{۲۹} (۱۹۰۱-۱۹۰۹): از حزب جمهوری خواه

مهم ترین شعارهای او در حوزه ی داخلی عبارتند از: حمایت از پیشرفت در جهت تقویت پایه های داخل / ملی گرایی مورد تأکید روزولت بود؛ چرا که بسیاری از جمعیت آمریکا متشکل از مهاجرین بوده اند. لذا روزولت به دنبال تقویت ایدئولوژی هویتی بود. / تلاش برای رفاه.

شعارها در حوزه ی سیاست خارجی: تلاش برای تبدیل آمریکا به قدرت هم تراز قدرت های اروپایی: اولین گام ها را در این زمینه روزولت برداشت. او معتقد بود مردم آمریکا با مردم مناطق دیگر دنیا متفاوت اند. / تقویت قدرت نظامی آمریکا / به لحاظ فکری معتقد با داروینیسیم اجتماعی بود؛ یعنی اصلح باید باقی بماند. / معتقد به موازنه ی قدرت های نظامی نظام بین الملل بود؛ چرا که آمریکا در بعد نظامی دارای ضعف بود. این کار از طریق مذاکره صورت گرفت. / به حق حاکمیت کشورهای کوچک احترامی قائل نبود؛ بدین ترتیب اگر می توانستند مسلط می شدند. به طور مشخص معتقد بود نژاد مردم آسیا و آفریقا پست تر هستند. / اعتقاد روزولت به منع اروپایی ها از ورود به آمریکای لاتین.^{۳۰}

۲۸. Homestead act

۲۹. Theodore Roosevelt

۳۰ شعار روزولت برگرفته از دکترین مونرو این بود: speak softly and carry a big stick {stick یعنی چماغ.}

در این زمان به شدت نگران نفوذ اروپایی ها به آمریکای لاتین بودند. از طرفی کشورهای آمریکای لاتین به شدت مدیون به اروپایی ها بودند. آمریکا از طریق خرید سرزمین ها و پرداخت پول به اروپایی ها جایگزین اروپا می شدند. / روزولت در حمایت از اقتصاد، از اقدام نظامی پرهیز نداشت. / ارائه ی تفسیر جدید از دکترین مونرو: آمریکا از هر گونه اقدام امپریالیستی اروپا جلوگیری خواهد کرد و هر جا اروپایی ها بخواهند اقدام استعماری در آمریکای لاتین داشته باشد، آمریکا پیش دستی می کند و با آن مقابله می کند. / حفر کانال پاناما از اقدامات دیگر روزولت است. این کانال مهم اقتصادی را در جهت حمایت از تجار ایجاد کردند ولی مدیریت و کنترل آن را خود بر عهده گرفتند. هدف این بود که به لحاظ اقتصادی و نظامی مسلط شوند در آن منطقه.

در مورد آسیای شرقی: ممانعت از تسلط قدرت اروپایی در آسیای شرقی. / به دنبال گسترش قدرت در چین؛ می خواستند بازار چین را در اختیار بگیرند با سیاست درهای باز.^{۳۱} / حمایت از ژاپنی ها در مقابل روس ها برای ایجاد موازنه. اما بعد از پیروزی ژاپن نگران شدند از قدرت گیری ژاپن. لذا از طریق نزدیک کردن ژاپنی ها و چینی ها تلاش کردند موازنه به وجود بیاورند و از جنگ احتمالی خودداری شود. / به طور کلی به دنبال ممانعت از شکل گیری هژمونی در آسیای شرقی بودند.

سیاست خارجی قدرت های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه نهم | ۹۴/۷/۲۷

بیست و هفتمین رئیس جمهور آمریکا: ویلیام هووارد تفت^{۳۲} (۱۹۰۹-۱۹۱۳)؛ از حزب جمهوری خواه

تجربه ی سیاست خارجی کمی داشت. بیشتر تاجرمسلک بود و سابقه ی تعامل با ژاپنی ها را داشت و درک استراتژیک روزولت را نداشت. بیشتر به دنبال دیپلماسی دلار^{۳۳} بود. کم تر به روش های قهرآمیز اعتقاد داشت البته به جز آمریکای لاتین. امتیازات زیادی را به تجار آمریکایی داد.

دیپلماسی دلار چند اثر داشت:

۳۱. Open door policy

۳۲. William Howard Taft

۳۳. Dollar diplomacy.

نفوذ آمریکا در آمریکای لاتین بیشتر شد. به خصوص نفوذ اقتصادی. فرصت های زیادی برای سرمایه داران آمریکایی به وجود آورد. آمریکایی ها به دنبال ثبات بودند و مخالف تغییر وضع موجود بودند. روابط تجاری آمریکا را با چین افزایش داد.

ریاست جمهوری تفت در یک جمله: دیپلماسی تجاری و گسترش منافع آمریکا از طریق تجارت با کشورهای دیگر.

بیست و هشتمین رئیس جمهور آمریکا: وودرو ویلسون^{۳۴} (۱۹۱۳-۱۹۲۰)؛ از حزب دموکرات در زمره ی مذهبی ها به شمار می رفت. اخلاق گرا بود. اقدامات ویلسون:

در مورد آمریکای لاتین هم چنان با خشونت رفتار کرد. هائیتی را اشغال کردند. دومینیکن را تحت الحمایه قرار داد.

برای جلوگیری از مداخلات آلمانی ها، جزایری از آمریکای لاتین (ویرجین) را خریداری کرد. اخلاقیات در رویکردهای ویلسون به چشم می خورد.^{۳۵}

به حق تعیین سرنوشت ملت ها اعتقاد داشت. به خصوص کشورها و اقلیت هایی که تحت ظلم کشورهای اروپایی ها بودند.

اعتقاد به حقوق بشر / گسترش دموکراسی / مخالفت با امپریالیسم...

جنگ جهانی اول و آمریکا:

Woodrow Wilson. ۳۴

۳۵ غربی ها ملت های متمدن را اخلاق گرا می دانند.

با وقوع جنگ ، طبق دکترین مونرو، از ورود به جنگ خودداری می کنند. مردم آمریکا در این مورد موضع گیری داشتند. بسیاری از مردم آمریکا که آلمانی بودند از پیش روی های آلمان حمایت می کردند. در هر حال دولت ورود نکرد.

اما آمار چیز دیگری می گوید:

صادرات آمریکا به آلمان از ۱۶۹ میلیون دلار به دو میلیون دلار رسید.

صادرات به کشورهای متفقین ۴ برابر شد.

اقتصاد آمریکایی ها از طریق اعطای وام های گسترده به اروپایی ها از رکود خارج شد. ۲,۳ میلیارد دلار وام داده شد.

با شیطنت هایی که آلمانی ها در دریا انجام می دادند و بازرسی ها و نظارت هایی که انجام می دادند، آمریکایی ها اقدامات جدیدی را صورت دادند. اسکورت گذاشتند و ...

علل ورود آمریکا به جنگ:

تجاوزگری های آلمانی ها در قبال زیردریایی ها و محموله های دریایی آمریکا.

آمریکایی ها به لحاظ دولت ملت سازی به مراحل نهایی رسیده بودند. و به لحاظ شاخصه های قدرت و ثروت بسیار رشد کرده بودند و نیاز داشتند در عرصه ای فراتر از آمریکا قدرت نمایی کنند. اشباع قدرت در آمریکا در ورود به جنگ مهم بود.^{۳۶}

تسلط بر بازارهای تجاری دنیا عامل دیگری بود.

گرایش آمریکا به متفقین بود. تجار ، بازرگانان و بانک داران علقه ی بیشتری به انگلستان داشتند و به همین دلیل دوست داشتند آن ها رشد کنند. از طرف دیگر نسبت به قدرت گیری آلمان و قرار گرفتن در مقابل آمریکا ترس داشتند.

^{۳۶} از پایان جنگ های داخلی آمریکا در ۱۸۶۵ تا جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ رشد اقتصادی آمریکا به شدت بالا رفت:

تولید گندم ۲۶۵٪؛ زغال سنگ ۸۰٪؛ طول شبکه راه آهن ۵۶۷٪؛ تولید نفت از ۳ میلیون بشکه به ۵۵ میلیون بشکه؛ صادرات ۷ برابر شد...

رویکردهای الهی و اخلاقی ویلسون هم عاملی دیگر بود که می گفت باید نسبت به هم نوعان خودمان در اروپا کمک کنیم.

در سال آخر جنگ (۱۹۱۷) آمریکا وارد جنگ شد. تازه نفس بودن آمریکا در روند جنگ اثر داشت. تدارکات، پول و اعطای وام در تغییر صحنه ی جنگ مؤثر بود. ۲۰۰۰ کشتی جدید، ۵۳۳ هزار نفر وارد جنگ شدند. ورود آمریکا باعث شد جنگ به نفع متفقین پیش برود.

بعد از جنگ، آمریکا تلاش کرد از قدرت نرم خود برای فروش ارزش های خود به دنیا استفاده کند. مردم اروپا هم به شدت جذب شعارهای آمریکایی شدند؛ چرا که از سابقه ی آمریکا در آمریکای لاتین مطلع نبودند. آمریکایی ها بعد از جنگ از این شعار که ما به دنبال مستعمرات نیستیم استفاده کردند که این مسئله در جذب مردم اروپا خیلی مؤثر بود.

بیانیه ی ویلسون در ۱۹۱۸ با کلیدواژه ی «**حق تعیین سرنوشت**» همراه بود.

پیشنهادات ویلسون سه محور عمده داشت:

- ۱- جلوگیری از جنگ های آینده از طریق حذف محدودیت های تجاری، عدم ایجاد اختلال در راه های دریایی، کاهش تنش های استعماری و امپریالیستی، عدم استفاده از دیپلماسی پنهان.
- ۲- مجموعه ای از پیشنهادات برای رسیدن به توافق در اروپا؛ چگونه اروپا تقسیم شود تا اختلاف نباشد.
- ۳- ایجاد مجمعی از کشورها برای حفظ صلح و امنیت بین المللی.

چهارده پیشنهاد ویلسون

۱. دیپلماسی باز
۲. آزادی کشتی رانی به استثنای آب های داخلی
۳. برابری در تجارت بین الملل و لغو تعرفه ها
۴. اطمینان به دولت ها مبنی بر خلع سلاح تا جایی که امنیت کشورها تامین شود.
۵. برابری منافع مستعمرات با کشور استعمارگر

۶. کمک به روسیه
۷. استقلال بلژیک
۸. تثبیت مرزهای ایتالیا
۹. تجزیه اتریش مجارستان
۱۰. آزادسازی چند کشور اروپایی
۱۱. تجزیه ی حکومت عثمانی
۱۲. استقلال لهستان
۱۳. دادن دو ایالت به آمریکا
۱۴. تشکیل جامعه ی ملل

موضع ویلسون به جهت شکست در انتخابات مجلس سنا و کنگره، در داخل به شدت تضعیف شد.

در **صلح پاریس**، ۷۰ هیئت نمایندگی حضور داشتند. تصمیمات نهایی را رئیس جمهور آمریکا (ویلسون)، نخست وزیر فرانسه، ایتالیا و بریتانیا گرفتند. فشارهای سختی به آلمان وارد شد... ۱۳ درصد خاک آلمان جدا شد...

کنگره از ورود آمریکا به جامعه ی ملل جلوگیری کرد و در عمل ویلسون نتوانست پیوستن آمریکا به جامعه ی ملل را محقق کند. یکی از عوامل ضعف جامعه ی ملل همین بود. چرا که قدرت اصلی پیشنهاد دهنده ی جامعه ی ملل خود حضور نداشت.

سیاست خارجی قدرت های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه دهم | ۹۴/۷/۲۹

بررسی سه دوره از رؤسای جمهور آمریکا

بیست و نهمین رئیس جمهور آمریکا: **وارن هاردینگ**^{۳۷} (۱۹۲۱-۱۹۲۳)؛ از حزب جمهوری خواه

۳۷. Warren Harding

سی‌امین رئیس جمهور آمریکا: کالوین کولیج^{۳۸} (۱۹۲۳-۱۹۲۹): از حزب جمهوری خواه

سی و یکمین رئیس جمهور آمریکا: هاربرت هوور^{۳۹} (۱۹۲۹-۱۹۳۳): از حزب جمهوری خواه

در این دوازده سال آمریکایی‌ها به انزواگرایی برمی‌گردند. می‌گفتند چون از دکتترین مونرو دور شده ایم، تبعات زیادی داشته است. به سیاست‌های اقتصادی بازگشتند.

در ششمین اجلاس کشورهای آمریکای جنوبی در کوبا، آمریکایی‌ها علی‌رغم مخالفت کشورهای آمریکای لاتین، رسماً به عنوان عضو ناظر شرکت کردند.

سیاست حسن همجواری^{۴۰} توسط هربرت هوور اعلام شد. در آمریکای لاتین دخالت نمی‌کند و با سلطه‌ی اقتصادی دیگران مخالف است. نیروهای نظامی خود را از نیکارگونه خارج کرد. در امور داخلی آن‌ها دخالت نمی‌کند.

در این دوره‌ی دوازده ساله، در **عرصه‌ی اقتصاد** تمرکز بیشتری داشتند. کولیج شغل آمریکایی‌ها را تجارت اعلام کرد. در ۱۹۲۱ درخواستی از کشورهای مهم و پیشرفته مثل ژاپن، بریتانیا، فرانسه داشت و آن، کاهش تسلیحات و خلع سلاح بود؛ آمریکا خواست کشتی‌هایی با تناژ خاصی را به نصف کاهش دهند. به تدریج مورد پذیرش قرار گرفت و پرستیژ خاصی برای آمریکایی‌ها ایجاد کرد. البته این امر با شروع جنگ جهانی دوم، نقض شد. این کار موجب شد قدرت نظامی آمریکا به سطح دیگر کشورهای قدرتمند نزدیک شود.

سیاست‌های اقتصادی: سیاست درهای باز و گسترش منافع آمریکا در تمام دنیا.

در دهه ۱۹۲۰، مرکز تجارت بین‌الملل^{۴۱} از لندن به نیویورک منتقل شد؛ چرا که اقتصاد اروپا فروپاشیده بود. ۴۶٪ تولیدات دنیا به آمریکا تعلق داشت. صادرات ۲ برابر شد. سرمایه‌گذاری از ۳,۵ به ۱۷ میلیارد

۳۸. Calvin Coolidge

۳۹. Herbert Hoover

۴۰. Good neighborhood Policy

۴۱. Hub

دلار رسید. مجموعه ی وام هایی که در جنگ جهانی اول دادند ۷ میلیارد دلار و پس از جنگ ۳ میلیارد دلار بوده است. اروپایی ها در پرداخت این پول ها دچار مشکل شدند. در نتیجه کنگره ی آمریکا به این نتیجه رسید که چون دخالت های بین المللی آمریکا سودی نداشته، پس دوباره به انزوگرایی روی بیاوریم. به همین دلیل آمریکا به عضویت جامعه ی ملل در نیامد. البته در ۱۹۲۶ عضو دیوان بین المللی دادگستری شدند.

از ۱۹۳۱ به بعد ضمن این که جامعه ی ملل را همچنان به رسمیت نمی شناختند، تعاملات خود را با جامعه ی ملل کمی افزایش دادند.

با انقلاب بلشویکی در شوروی، آمریکایی ها از ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۰ از به رسمیت شناختن شوروی خودداری کردند. روس ها در مقابل اموال سرمایه گذاری شده آمریکایی در شوروی را مصادره کردند و بدهی های قبلی تزار به آمریکا را نپرداختند. شکل گیری کمونیسم هراسی مربوط به همین دوران است.

دکترین هوور-استیمسون^{۴۲}:

برای گسترش منافع آمریکا در آسیای شرقی تلاش کردند. وقتی ژاپنی ها به منچوری چین حمله کردند و انحصار اقتصادی آن جا را در اختیار گرفتند، آمریکایی ها به شدت بر حفظ تمامیت ارضی چین تأکید داشتند. آمریکا از جامعه ی ملل درخواست محکومیت ژاپن کرد و ژاپنی ها در مقابل از جامعه ی ملل خارج شدند.

ایده ای که مطرح شد: دولت آمریکا هیچ تغییر سرزمینی که با توسل به زور همراه باشد

هیچ معاهده ای را که تمامیت ارضی چین را به خطر بیندازد به رسمیت نمی شناسند.

خیلی از کشورهای اروپایی چون استعمارگر بودند و با پذیرش این ایده، خود دچار مشکل می شدند، واکنش سردی داشتند. آمریکایی ها هم در جامعه ی ملل حضور نداشتند؛ لذا در نهایت ژاپن صرفاً محکوم شد. ژاپن علی رغم این مخالفت ها، سه هفته بعد از محکومیت خود، اقدام به تصرف شانگهای کردند.

جمع بندی این مقطع دوازده ساله:

۴۲ Stimson، وزیر امور خارجه ی هوور بود.

درون گرایی

اقتصادمحوری

مداخلات گزینشی دارند.

عضو جامعه ی ملل نیستند.

درهم ریختگی درون سازمانی دارند.

در یک جمله این دوازده سال را می توان به «مداخله گرایی گزینشی و درون گرایی مقطعی» خلاصه کرد.

سیاست خارجی قدرت های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه یازدهم | ۹۴/۸/۴

سی و دومین رئیس جمهور آمریکا: فرانکلین روزولت^{۴۳} (۱۹۳۳-۱۹۴۵)^{۴۴}؛ از حزب دموکرات

در زمان رکود سر کار آمد. **بیکاری در میان سیاهان ۵۰٪ بود ...**

سیاست جدید^{۴۵} را مطرح کرد. سعی کرد اصلاحات اقتصادی به وجود بیاورد که البته زیاد موفق نبود.

روزولت از حزب دموکرات بود. حقوقدان بود. فرماندار نیویورک بود. معاون فرمانده ی نیروی دریایی بود. موافق ورود آمریکا به جنگ جهانی اول بود. موافق حضور در جامعه ی ملل بود. در کل موافق نظریات ویلسون بود.

هال^{۴۶}

در سال های انتهایی رکود به ریاست جمهوری رسید. کاهش تقاضای کل^{۴۷} علت رکود بزرگ اقتصادی در دنیا بود.

۴۳ Franklin Roosevelt.

۴۴ وی چهار دوره به عنوان رئیس جمهور آمریکا بوده: ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۶؛ ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۶؛ ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۰؛ ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴؛ ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵.

۴۵ NEW Deal.

۴۶ Hull.

۴۷ چند دلیل دارد: ۱. کاهش تقاضای مصرفی ۲. کاهش سرمایه گذاری ۳. کاهش تقاضای دولت ۴. کاهش سرمایه گذاری خارجی.

سیاست های جدید حمایت گرانه بود؛ از طریق دادن سوبسید، بیمه های اجتماعی، افزایش مالیات ثروتمندان، اصلاح قوانین بانک ها، برنامه هایی برای کاهش بیکاری،

در دوره ی رکود بزرگ صادرات آمریکا کاهش یافت. از سوی دیگر تقاضایی هم برای خرید کالاهای آمریکایی نبود.

در مورد سیاست خارجی، **سیاست حسن همجواری** را ادامه داد. انقلاب هایی که در آمریکای لاتین صورت می گرفت، در صورتی که توان مدیریت داشتند، به رسمیت می شناختندشان. روس ها را به عنوان یک دولت مستقر به رسمیت شناختند و تعاملاتی را با شوروی آغاز کردند.^{۴۸} **روز ولت به طور کلی**

گسترش دموکراسی توسط روزولت به شدت دنبال می شد. به دنبال صلح و همزیستی بود. اما در کل تا جنگ جهانی دوم هم چنان آمریکا در لاک داخلی و انزواگرا بود. درون گرایی وجه غالب در آمریکاست. بعد از جنگ جهانی اول کمیسیونی^{۴۹} تشکیل شد و علل ورود آمریکا به جنگ جهانی اول را با دید منفی بررسی کردند و بسیاری را محکوم کردند.

وقوع جنگ جهانی دوم در ۱۹۳۹ صحنه را تغییر داد و آمریکایی ها وارد جنگی شدند که پس از آن دیگر نتوانستند به سمت درون گرایی روی بیاورند.

علل وقوع جنگ جهانی دوم:

- بخش عمده ی شکل گیری جنگ جهانی دوم، مشکلات به جای مانده از معاهدات صلح ورسای بعد از جنگ جهانی اول بود. این معادلات نابرابر^{۵۰} را کشورهای شکست خورده برنتافتند.
- ضعف های ساختاری جامعه ی ملل از جمله نبود ضمانت اجرا، ورود و خروج بدون قاعده ی اعضا، اختلافات درونی بین مجمع و شورا^{۵۱}، نبود حق وتو.
- شکست خلع سلاح. پس از جنگ جهانی اول معاهداتی بسته شد که پا بر جا نماند و توسط برخی از کشورها نظیر آلمان نقض شد.

۴۸ از جمله سرمایه گذاری های مشترک

۴۹ تحت عنوان Nye.

۵۰ تحمیل غرامت های سنگین، اشغال سرزمین های آلمان، شکل گیری رکود و بیکاری در آلمان، خلع سلاح و...

۵۱ در حال حاضر در صورتی که مبحثی در شورای امنیت سازمان ملل در حال بررسی باشد، امکان بررسی همزمان در مجمع عمومی را ندارد؛ در حالی که در جامعه ی ملل چنین قاعده ای وجود نداشت.

- مشکلات اقتصادی کشورها از جمله آلمان، ایتالیا، بریتانیا.
- تقویت احساسات ملی گرایانه در دهه ی ۱۹۳۰.
- ظهور دیکتاتوری ها و حکومت های تمامت خواه و بسته: در آلمان نازی ها، در شوروی استالین، و در نتیجه تقویت نظامی گری.
- سیاست مماشات در قبال اقدامات آلمان.

آمریکایی ها در ۱۹۴۱ به بهانه ی ماجرای Pearl Harbor^{۵۲} وارد جنگ شدند. اروپایی ها از ورود آمریکایی ها خوش حال شدند؛ چون تسلیحات، امکانات و پشتیبانی های جدید به عرضه ی جنگ وارد می شد. آمریکایی ها تجربه ی بد جنگ جهانی اول را داشتند^{۵۳} و به همین دلیل خرید و فروش تسلیحات را در دو سال ابتدایی جنگ ممنوع کرده بودند. بعدا هم با قانون خرید نقد و حمل توسط خودشان فروش سلاح را پذیرفتند.^{۵۴} حمل سلاح به کشورهای متخاصم را هم ممنوع کرده بودند. اشغال فرانسه توسط آلمان برای کشورهای سرمایه داری سنگین بود و ورود آمریکا باعث خوشحالی اروپایی ها شد.

سیاست خارجی قدرت های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه دوازدهم | ۹۴/۸/۹

مستند «America; the story of US»

دوره ی سوم ریاست جمهوری روزولت

قانون وام و اجاره^{۵۵} را وضع کردند و کشورهای انگلیس، شوروی و چین در اولویت قرار گرفتند. کمک های تسلیحاتی در ازای پرداخت پول نقد در دستور کار قرار گرفت.

منشور آتلانتیک بین روزولت و چرچیل امضا شد. این منشور چند محور دارد:

^{۵۲} حمله ی هوایی ۳۵۰ هواپیمای ژاپنی به هاوایی و کشته و مجروح شدن هزاران آمریکایی.

^{۵۳} پول هایی که صرف کرده بودند و برگشت نداشت.

^{۵۴} Cash & carry.

^{۵۵} Lend-Lease.

- ❖ عدم گسترش سرزمینی کشورها (عدم توسعه طلبی)
- ❖ عدم تغییر مرزها بدون رضایت مردمی
- ❖ حق مردم در تعیین سرنوشت
- ❖ بازگرداندن استقلال کشورها
- ❖ تأکید بر همکاری اقتصادی همه کشورها
- ❖ عدم توسل به جنگ و خلع سلاح عمومی
- ❖ آزادی کشتی رانی در آب های آزاد بین المللی
- ❖ عدم استفاده از زور در روابط بین الملل
- ❖ تأسیس یک سازمان جهانی (ریشه ی سازمان ملل را می توان پیمان آتلانتیک دانست).

در طول جنگ جهانی دوم، سی میلیون آمریکایی برای شرکت در جنگ ثبت نام کردند و از این تعداد، پنج میلیون نفر عازم اروپا شدند.

۱۹۴۳: کنفرانس تهران: چرچیل، روزولت و . در تهران در مورد تحولات بعد از جنگ و تشکیل سازمان ملل به گفتگو نشستند. و نحوه ی تصرف آلمان.

۱۹۴۵: در یالتا در اوکراین سران متفقین در مورد محدوده های نفوذ شرق و غرب تصمیم گرفتند. منتقدین روزولت معتقدند او در این نشست، امتیازات زیادی به استالین داده است. دلیل بیماری روزولت بوده است. دو ماه بعد از یالتا روزولت فوت کرد و معاونش جایگزین شد.

در زمان بمب اتمی در هیروشمیا و ناکازاکی و به فرمان ترومن استفاده شد. به گفته ی مورخین، از این کار اطلاع نداشته است.

سی و سومین رئیس جمهور آمریکا: هری ترومن^{۵۶}(۱۹۴۵-۱۹۵۳)؛ از حزب دموکرات

ابتدا کشاورز بود. در جنگ جهانی اول به عنوان سرباز جنگیده بود. معاون روزولت بود و بعد از مرگ او جایگزینش شد و پایان جنگ را مدیریت کرد.

اهمیت دوران ریاست جمهوری ترومن در سیاست خارجی، **دکترینی** است که تحت عنوان «**سد نفوذ**»^{۵۷} برای جلوگیری از نفوذ شوروی و گسترش کمونیسم مطرح کرد و تا پایان جنگ سرد مورد توجه بود.

آمریکایی ها بعد از جنگ جهانی دوم وارد فاز مداخله گرایی شدند. نیاز به یک دشمن جدید داشتند و شوروی ظرفیت این امر را داشت. آمریکایی ها کمونیسم را مانند نازیسم و فاشیسم برای مردم خود تصویر می کردند و به همین دلیل به دنبال مقابله با آن ها بودند.

اتفاقات بعد از جنگ جهانی دوم بهانه دست آمریکایی ها داد تا به مقابله با کمونیسم برخیزند؛ این رخدادها را می توان این گونه برشمرد: قائله ی عدم خروج شوروی از شمال ایران / ادعای روسیه در مورد تنگه های مهم ترکیه / در یونان روس ها از حزب کمونیست یونان حمایت می کردند و علی رغم برتری حزب ضد کمونیسم، از کمونیست ها به شدت حمایت کردند و آن ها را سر کار آوردند.

کنگره معتقد بود که باید آمریکا در این برهه به دوره ی انزواگرایی خود برگردد اما ترومن مخالف بود و اعلام کرد به مردمی که ..

چهار بُعد دکترین ترومن:

سیاسی، اقتصادی، ژئوپلتیک و نظامی.

اهمیت دکترین ترومن این است که حدود چهل و پنج سال به سیاست خارجی ایالت متحده، جهت دهی کرد.

سیاست خارجی قدرت های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه سیزدهم | ۹۴/۸/۱۱

چهار مؤلفه ی دکترین ترومن:

(الف) ژئوپلتیک: ریشه در دو نظریه دارد:

(۱) نظریه ی «قلب زمین»^{۵۸} از مکیندر^{۵۹}. ایده ی مکیندر از آلفرد ماهان گرفته شد. ماهان می گفت: قدرت دریایی می تواند بر کل دنیا تسلط یابد.

مکیندر قلب زمین را اوراسیا معرفی کرد. هر کس که بر اوراسیا (آلمان فعلی تا سبیری) مسلط باشد، بر کل جهان تسلط دارد. قاره های اروپا آسیا و آفریقا جزیره های جهانی هستند و در واقع قلب زمین از اقیانوس منجمد شمالی شروع شده و به آلمان می رسد. در کنار قلب زمین مناطق حاشیه ای را مطرح می کند: مناطقی مانند خاورمیانه. قلب زمین اهمیت بیش تری دارد. باید بین قدرت های برّی (خشکی) و بحری (دریایی) توازن قدرت شکل بگیرد.

نظریه ی مکیندر بعد از جنگ جهانی دوم خیلی مؤثر بود. بر همین اساس خواستند در قلب زمین هژمون وجود نداشته باشد. مکیندر می گوید هر کس بر منطقه ی اوراسیا مسلط باشد، بر جزیره ی جهانی مسلط است و هر کس بر جزیره ی جهانی مسلط باشد، بر کل جهان مسلط است. براساس نظریه ی مکیندر، ترومن، ایده ی «سد نفوذ» را مطرح کرد.

(۲) نظریه ی «سرزمین های حاشیه ای»^{۶۰} از اسپایکمن^{۶۱}. تأکید بر اهمیت سرزمین های حاشیه ای که از یک طرف به قلب زمین و از طرف دیگر به اقیانوس ها و دریاها محدود هستند، دارد. اسپایکمن معتقد بود در سرزمین های حاشیه ای از آن جایی که هم قدرت دریایی و هم قدرت زمینی وجود دارد، اهمیت زیادی دارد.

این نظریه ها باعث شد آمریکایی ها در منطقه ی شوروی اقدام کند.

(ب) سیاست: ترومن در ۱۹۴۶ سخنرانی ای درمورد رویارویی کاپیتالیسم و کمونیسم داشت. درگیری این دو را اجتناب ناپذیر می دانست. وزارت خارجه ی آمریکا از سفارت آمریکا در شوروی خواست نظر بدهد. جرج کِنان^{۶۲} نفر دوم سفارت یک تلگراف ۸۰۰۰ کلمه ای فرستاد. یادداشت وی سه محور داشت: ۱. تحلیل از سیاست خارجی شوروی: رهبران شوروی دنبال امنیت اند. دلیل این احساس ناامنی به دوران سزارها بازمی گردد. به همنی دلیل آمریکا را رقیب و دشمن می دانند. ۲. ناسازگاری ذاتی کاپیتالیسم و کمونیسم: کمونیسم به دنبال حذف سرمایه داری است. ۳. ارائه ی راهکار: مهار و اعمال فشار: نباید با

۵۸. Heartland

۵۹. Makinder

۶۰. Rimland

۶۱. Spykman

۶۲. George Kennan (۱۹۰۴-۲۰۰۵).

شوروی مماشات کرد، بلکه باید سیاست آمریکا در قبال شوروی، تهاجمی باشد. روس ها مشکلات اقتصادی دارند و فشار آمریکا موجب تضعیف شوروی می شود.

ج) اقتصاد: دکتترین مهار و سد نفوذ نیاز به ابزار مالی دارد. بعد از جنگ جهانی دوم، زیرساخت های اروپایی ها از بین رفته بود و نظریات کمونیستی برای اروپایی ها جذاب می نمود. قدرت نرم شوروی با این سیاست، پیش روی می کرد. لذا برای جلوگیری از این نفوذ، **اعطای وام را به کشورهای اروپایی** در محور اقتصادی دو طرح ارائه شد:

طرح مارشال (وزیر خارجه ی ترومن): برای بازسازی این کشورها پول بدهیم تا از نفوذ شوروی جلوگیری کنیم.

اصل ۴ ترومن: محل خرج آن، کشورهای در حال توسعه ی جهان سومی از جمله ایران بوده است.

د) نظامی-امنیتی: مهم ترین اتفاق **پیمان ناتو**^{۶۳} (۱۹۴۹) بود. قرار بود بازوی نظامی کشورهای سرمایه داری باشد برای مقابله با روس ها. ۱۲ کشور: آمریکا، بریتانیا، کانادا، فرانسه، ایتالیا، نروژ، لوکزامبورگ، یونان و ترکیه هم در ۱۹۵۲ اضافه شدند. کشورهایی که ارزش های مشترک سرمایه داری داشتند. مهم ترین ماده این معاهده، ماده پنجم آن است که می گوید تهدید نظامی هر کدام از اعضا تهدید به تمام اعضا محسوب می شود.

اهمیت پیمان ناتو: حلقه ی اتصال بین آمریکای شمالی و اروپا محسوب می شد. / برای اولین بار در زمان صلح و پس از انزوآگرایی، آمریکا قرارداد بلندمدت نظامی امضا کرد. / به بهانه ی تأمین امنیت اروپا، پادگان نظامی در اروپا ایجاد کردند که وسیله ی نفوذ آمریکا در اروپا به شمار می رفت.

پیمان ناتو را با چند پیمان دیگر کامل کردند:

پیمان سنتو^{۶۴}: بین ایران، ترکیه و پاکستان برقرار شد.

۶۳. Nato: North Atlantic Treaty Organization

۶۴. Cento: Central Treaty Organization

پیمان سیتو^{۶۵}؛ پاکستان (حلقه ی وصل پیمان سنتو و سیتو)، تایلند، فیلیپین، انگلستان، فرانسه، استرالیا و نیوزیلند.

پیمان آنزوس^{۶۶}؛ استرالیا نیوزیلند و آمریکا.

آمریکایی ها با این پیمان ها می خواستند جلوی نفوذ شوروی را بگیرند.

در ۱۹۴۷ قانون امنیت ملی آمریکا^{۶۷} تصویب شد که به دکتین سد نفوذ ترومن کمک کرد. نیروی هوایی را به عنوان نیروی مستقل وضع کردند. نیروی هوایی باید با یک واسطه به رئیس جمهور برسد. نهادهای امنیتی دیگری هم شکل گرفت از جمله سیا^{۶۸}، شورای امنیت ملی آمریکا^{۶۹}. بخش هایی از وزارت دفاع برای چابکسازی ادغام شد.

سیاست خارجی قدرت های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه چهاردهم | ۹۴/۸/۱۶

NSC-68: مصوبه ی مهمی برای جلوگیری از نفوذ شوروی است. در ۱۹۵۰ تصویب شد. برای اتخاذ تصمیم جدی ضد کمونسیم شکل گرفت. با نظر ترومن نوشته شد. ترومن کمیته ای برای این کار در نظر گرفت که رئیس کمیته، پل نیتز^{۷۰} بود. مهم ترین مواردی که در این سند آمده عبارت است از: شوروی ها عقاید خیلی متعصبانه ای برای تسلط در دنیا دارند. به دنبال اعمال اقتدار به صورت جدی و متعصبانه هستند.

ایدئولوژی کمونیستی یک ایدئولوژی توسعه طلب است.

مهم ترین مانع در برابر آمریکا، شوروی است.

غرب برای مقابله با روس ها باید یک سند جامع تهیه کند.

۶۵. SEATO

۶۶. ANZUS

۶۷. National Security Act

۶۸. CIA

۶۹. NSC

۷۰. Paul Nitze

آمریکا باید بیست درصد تولید ناخالص خود را صرف نظامی گری نماید.
غرب و آمریکا باید عملیات های اطلاعاتی خود را افزایش دهند.
اقدام به تحریک، ناآرامی و شورش در کشورهای اقماری شوروی نمایند.
پروژه های تحقیقاتی در بحث نظامی افزایش یابد و آمادگی های نظامی گسترش پیدا کند.
برخی از منتقدین معتقدند این سند در باب توان نظامی شوروی مبالغه کرد.

جمع بندی دکترین ترومن:

همان طور که دکترین مونرو بسیار تأثیرگذار بود، دکترین ترومن حدود نیم قرن در دستور کار بود و تحولات آمریکا را در آن مقطع و پس از آن تحت تأثیر قرار داد.

موافقین دکترین ترومن مسلماً از آن دفاع می کنند ولی منتقدین معتقدند این دکترین بیش تر شوروی ها را تحریک کرد و راحت تر و کم هزینه تر می توانستند با کمونیسم مقابله کنند. این سند، دیپلماسی را بسیار محدود کرد و احتمالاً می شد با هزینه ی کم تر و با استفاده از دیپلماسی به مقابله پرداخت.

پس از ترومن دنیا وارد جنگ سرد می شود. جنگ سرد، عرصه ی اختلاف دو ابرقدرت است علی رغم این که در جنگ جهانی اول با هم همکاری داشتند.

ریشه های جنگ سرد:

اختلاف ایدئولوژیک

برداشت های متفاوت در دو کمپ

سوء برداشت از اقدامات همدیگر (مثلاً شوروی می گوید شما تسلیحاتی داشتید که به ما ندادید مثل بمب هسته ای. آمریکایی ها هم می گویند شما حقوق بشر را رعایت نکردید...)

در سال های آخر جنگ سرد و با روی کار آمدن گورباچف فضا بهتر شد.

فضا تقابلی است.

سد نفوذ و مقابله با کمونیسم

شوروی ها ابایی از اعمال قدرت نظامی ندارند.

آمریکا تنها کشوری است که توان مبارزه با شوروی را دارد.

آمریکا باید برای مقابله با روس ها، توان نظامی خود را افزایش دهد.

این رویکردها سیاست خارجی آمریکا را در این مقطع شکل می دهد.

چند نمونه از الگوهای تقابلی آمریکا با روس ها:

- ائتلاف و همکاری با کشورهای مختلف علیه شوروی.
- افزایش پایگاه های نظامی آمریکا^{۷۱}.
- تلاش برای سد نفوذ از طریق جنگ های نیابتی؛ جنگ ویتنام، افغانستان، کره.
- مداخلات مستقیم و غیر مستقیم.
- مداخلات اقتصادی و سیاسی (جنگ نرم).
- کمک به کودتا در ایران، گواتمالا.

سی و چهارمین رئیس جمهور آمریکا: آیزنهاور^{۷۲} (۱۹۵۳-۱۹۶۱)^{۷۳}: از حزب جمهوری خواه

۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵ در ستاد ارتش آمریکا بود. از ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹ مشاور نظامیان آمریکایی در فلیپین بود. مهم ترین افتخارش فرماندهی نیروهای متفقین در آزادسازی فرانسه بود.

در ۱۹۵۰ به فرماندهی عالی نیروهای ناتو رسید. ۱۹۵۲: کناره گیری از ارتش و به سیاست پیوست.

^{۷۱} آمریکا در ۱۹۵۹، در ۳۱ کشور، ۱۴۰۰ پایگاه نظامی داشت.

^{۷۲} Dwight Eisenhower.

^{۷۳} دو دوره رئیس جمهور بوده است.

محبوبیتش بیشتر به خاطر جنگ جهانی دوم و پیروزی هایش بود. آیزنهاور اقدامات ترومن را در قبال شوروی کم می دانست.

جمهوری خواهان معتقد بودند ناامنی شدید در آمریکا و درگیری در کره، نتیجه ی اشتباه دموکرات ها بوده است و همین ها عامل تسلط شوروی بر اروپای شرقی شده است. دموکرات ها همزیستی مسالمت آمیز با روس ها داشته اند.

قول هایی که در تبلیغات داد:

اتخاذ استراتژی مؤثر دفاعی.

تنظیم بودجه ی متعادل و کاهش مالیات ها.

آیزنهاور توجه بیش تری به کشورهای خاورمیانه داشت. او تأکید زیادی بر بازدارندگی هسته ای داشت. وزیر امور خارجه ی او دالس بود که به شدت سیاست ترومن را نقد می کرد؛ می گفت این سیاست، درجا زدن بوده است.

سندی در ۱۹۵۳: آمریکا باید ابتکار عمل را در برابر شوروی به کار گیرد و اصلاحاتی را برای چابکسازی در عرصه ی نظامی انجام دهد.

اقدامات آیزنهاور:

سرمایه گذاری جهت افزایش سلاح های استراتژیک و کیفیت بخشی به سلاح ها و کاهش نیروهای نظامی پیاده.

مطرح کردن استراتژی نظامی بازدارندگی گسترده^{۷۴}: هر کشوری (منظور روس ها هستند) با هر سلاح و در هر جا، منافع ما را به خطر بیندازند، با هر سلاح و در هر جایی منافع آن ها را در تمام دنیا به خطر می اندازند. آن ها اعلام کردند آمریکا خود را ملزم به عدم استفاده از سلاح های غیر متعارف نمی دانند. سیاست انفعال را کنار می گذارند. در این راستا بر کشورهای خاورمیانه تأکید کردند.

^{۷۴} Massive Retaliation

درمورد مقاله اول: چند محور کلی درمورد کشوری که استثناگرایی را دنبال می کنند و درمورد کشورهای مثل انگلستان و روسیه هم صحبت میکند. فقط روی آمریکا تکیه کنید.

درمورد مقاله دوم: مباحث اندیشه ای مد نظر نیست. مهمات: سیاست آمریکا بین اینترناسیونالیسم لیبرال و امپریالیسم است. نگاه آمریکا به تمدن سازی (سه وجهی).

سیاست خارجی قدرت های بزرگ | دکتر گوهری مقدم | جلسه پانزدهم | ۹۴/۸/۱۸

سیاست نگاه جدید^{۷۵} توسط آیزنهاور مطرح شد؛ افزایش فشار و مهار شوروی ها در این سیاست ارائه گردید.

دکترین آیزنهاور:

سیاستی است که از سال ۱۹۵۷ به بعد مطرح شد. حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشورهای حاشیه ای خاورمیانه. ایده ی آن در جهت مبارزه با کمونیسم و مهار شوروی بود.

مرگ استالین در ۱۹۵۳ رخ داد. و باعث شد سیاست های شوروی تغییر کند. اما امریکایی ها به سیاست خود ادامه دادند.

مسئله ی نفت و شکل گیری اسرائیل در این مقطع اهمیت می یابد. و بدین ترتیب توجه به کشورهای خاورمیانه بیش تر می شود. آگاهی یافتن اعراب از بسیاری از مسائل و شکل گیری جنبش های ناسیونالیستی در جهان عرب نیز در این مقطع به وقوع پیوست. آمریکا این جنبش ها را به کمونیسم مرتبط می دانست.

آیزنهاور در این وضعیت دکترین خود را مطرح کرد. امریکایی ها پیمان بغداد را گسترش دادند. ملی شدن کانال سوئز، نزدیک بودن کشورهای عربی با شوروی نیز از دیگر عوامل طرح دکترین آیزنهاور به شمار می رود.

تقریر دکترین آیزنهاور:

آیزنهاور به دنبال کسب اجازه ی همکاری های نظامی و اقتصادی به ملت های خاورمیانه ای که برای استقلال خودشان تلاش می کنند از کنگره ی آمریکا بود. هم چنین مجوز اقدام نظامی در مواقع لزوم را از کنگره درخواست نمود.

اصول دکتترین آیزنهاور

- × مقابله ی همه جانبه با شوروی
- × نفوذ شوروی را از خاک خود شوروی باید شروع کرد.
- × بسط نفوذ و سلطه ی آمریکا در کشورهای مجاور شوروی
- × استفاده از تبلیغ خطر کمونیست ها

جمع بندی: حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشورهای خاورمیانه از طریق حمایت های نظامی و اقتصادی در دکتترین آیزنهاور اهمیت زیادی دارد.

موارد اجرای دکتترین آیزنهاور:

- کمک به اخراج اعضای کمونیست کابینه ی شاه حسین (عبدالله اول) در اردن.
- استقرار ناوگان آمریکا در مدیترانه بعد از آن که سوری ها از شوروی خرید تسلیحاتی کرد.
- اعزام ۱۵ هزار نیرو به لبنان در حمایت از شمعون در پی کودتای بغداد.
- جنگ ویتنام
- کمک به شورشیان گواتمالا
- کودتا علیه دکتر مصدق

اقدامات آیزنهاور، تهدید به مقابله ی اتمی علیه شوروی را تقویت کرد. چنین تهدیدی تنها در این زمان و علیه شوروی مطرح شده است.

ایران در زمان آیزنهاور:

سیاست نگاه نو، به تقویت کشورهای پیرامونی شوروی پرداخت که یکی از این کشورها، ایران بود. ایران در منطقه می توانست پایگاه مقابله و خط مقدم حمله به شوروی محسوب شود.

منابع عظیم نفتی ایران باعث می شد کشورهای غربی متحد آمریکا از نفت ایران استفاده کنند و این موضوع، تأمین امنیت ایران را مهم می کرد.

آمریکایی ها نخست برای شکستن تسلط انگلستان بر نفت ایران، از مصدق حمایت کردند اما زمانی که انگلستان، سهم آمریکا را پرداخت کرد، پشت مصدق را خالی کردند و زمینه ی کودتا را فراهم کردند.

آیزنهاور در ۱۹۵۹ به ایران سفر کرد و در جلسه ی مشترک مجلس و مجلس سنا شرکت کرد و سپس تقویت پیمان نظامی سنتو را مطرح کرد. حمایت های نظامی و اعزام مستشاران در دستور کار قرار گرفت. تشکیل ساواک و تربیت نیروهای آن در همین زمان صورت گرفت.

نقد دکترین آیزنهاور: منتقدین بر این اعتقادند که در مبارزه با کمونیسم و مقابله با شوروی زیاده روی صورت گرفته است.